

اختلاف موضوع قضایای سالبه و قضایای موجبه با همدیگر (۱)

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

تذكرة: فالموجبة بحسب الموضوع أخص من السالبة مع مساواتهما الاتفاقية لِتَحَقُّقِ جَمِيعِ المفهوماتِ و الأعيانِ الثابتةِ في المبادئِ العاليةِ.<sup>۱</sup>

به دنبال مطالب گذشته مرحوم آخوند می فرمایند

که قضایای سالبه و قضایای موجبه از نقطه نظر

موضوع با همدیگر اختلاف دارند و سابقاً نسبت به

این قضیه صحبت شد. گرچه از نقطه نظر وجود

خارجی بین افراد قضایای موجبه و افراد قضایای

سالبه تفاوتی نیست و اعمیتی که راجع به موضوع

قضایای سالبه می گویند، آن اعمیت به وجود ذهنی

موضوع قضایای سالبه برمی گردد و الا همان طوری که

موضوع قضیه سالبه ما ممکن است وجود خارجی

داشته باشد و فقط محمول از آن سلب بشود و ممکن

است وجود خارجی نداشته باشد و محمول از آن

سلب بشود که سالبه به انتفاء موضوع گفته شود،

همین طور در قضیه موجبه ما ممکن است موضوعش

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.

وجود خارجی داشته باشد مانند: **زیدٌ كاتبٌ** و یا ممکن است قضیهٔ موجبهٔ ما موضوعش وجود خارجی نداشته باشد مانند **شريكُ الباری ممتنعُ الوجود**.

بنابراین اعمیتی که راجع به موضوع قضایای سالبه می‌گویند برگشتش به نفی موضوع خارجی به عنوان **أنه فی الخارج** است که برگشت این مسئله به اثبات نحو وجودمائی برای موضوع قضیهٔ سالبه در ذهن است؛ یعنی متکلم در مقام بیان گاهی موضوع قضیه را منفیاً و معدوماً لحاظ می‌کند و بعد محمولی را بر آن حمل می‌کند یا محمولی را از آن سلب می‌کند و این لحاظ که حیثیت اعتباری است نه حیثیت خارجی، در قضایای موجبه وجود ندارد حتی در مورد شریک‌الباری وقتی می‌گوییم: **شريكُ الباری ممتنعٌ** گرچه شریک‌الباری وجود خارجی ندارد ولی متکلم این عدم را لحاظ نمی‌کند پس چرا **ممتنعٌ** برایش می‌آورد؟! از اول گفته: شریک‌الباری نیست پس شریک‌الباری را خالی از وجود و عدم لحاظ می‌کند و بعد حکم امتناع بر او بار می‌کند. خوب این مطالبی است که تا به حال مرحوم آخوند نسبت به

این مطالب یک بسط وسیعی را برای اثبات این مسئله فرموده‌اند و اعمیت را به حیثیت اعتباریه که وجود ذهنی است برگردانده‌اند و دفع اشکالی که به این قضیه وارد می‌شود را ایشان به این کیفیت فرموده‌اند.

بنابراین اگر این حیثیت اعتباری را ندیده بگیریم هیچ فرقی از این نقطه نظر بین قضایای سالبه و قضایای موجبه وجود ندارد زیرا نفس همین حیثیت اعتباریه در موضوع قضایای سالبه هم یک وجودی در عالم اذهان و در عالم مجردات در مبادی عالیه دارد گرچه وجود خارجی عینی ندارد مثلاً وقتی می‌گوییم: **شَرِیکُ الْبَارِی مَمْتَنَعٌ**، گرچه شریک‌الباری وجود خارجی ندارد ولی تصور و مفهوم آن در مبادی عالیه که هست مگر در آیه قرآن نداریم: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾؟!<sup>۱</sup>

پس معلوم است این تصور در آنجا وجود دارد. و همین‌طور خود این مفاهیم از حیث اینکه تنازل مراتب عالی در قوالب دانی هستند - دقت بفرمایید!

---

<sup>۱</sup> . سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۴۹، تعلیقه ۱: «اگر در آسمان و زمین آلهای جز خدا بودند، هرآینه آن دوتا فاسد می‌گشتند.»

- اصل و صورت علمیۀ آنها در مبادی عالیہ وجود دارد.

مرحوم آخوند با این بیان می‌فرماید: بنابراین هیچ فرقی بین قضایای موجبہ و قضایای سالبہ نیست؛ اگر قضایای موجبہ افرادی در خارج دارند قضایای سالبہ ہم افرادی در خارج دارند اگر قضای موجبہ افرادی در خارج ندارند قضایای سالبہ ہم افرادی در خارج ندارند. اگر برگشت مسئلہ بہ اعتبار است و شما موضوع قضایای سالبہ را اعمّ از قضایای موجبہ می‌دانید بہ اعتبار اینکه موضوع قضایای سالبہ حداقل باید وجود ذهنی داشته باشند، ولی قضایای موجبہ باید وجود خارجی داشته باشند یا اینکه متکلم ذهنش از وجود خارجی و ذهنی خالی باشد. ولی در قضایای سالبہ ما فرض می‌کنیم کہ متکلم فرضِ عدم می‌کند مثلاً می‌گوید: **لیسَ زیدٌ قائماً** در اینجا متکلم در بیان این است کہ زیدی نیست کہ قائم باشد، آن کہ قائم است زید نیست ولو اینکه زیدِ سالبہ بہ انتفاء موضوع باشد یعنی می‌گوییم: بابا اصلاً زیدی نیست تا اینکه قائم باشد! اصلاً کسی اینجا نیامده تا اینکه شب را اینجا مانده باشد یا نمانده باشد. یک وقت

می‌گوییم: کسی شب را در اینجا نمانده یک وقت  
می‌گوییم: کسی نبوده که اینجا بیاید؛ حالا چه بماند  
چه نماند. اصلاً کسی در شهر نبوده است. مثلاً  
رفیقی نیامده و کسی نبوده که این کار را انجام بدهد.  
مثلاً سری نبوده که بخواهند این سر را اصلاح کنند؛  
یک چنین تعبیر و تمثیل‌هایی که در اینجا می‌آوریم.  
روی این جهت مقصود متکلم انتفاء موضوع  
است ولی نمی‌تواند انتفاء ذهنی هم باشد؛ همین‌که  
موضوع را تصور می‌کند و حکم را از آن سلب  
می‌کند بالأخره وجود ذهنی به آن داده است. همین  
وجود ذهنی در مبادی عالیه وجود دارد وقتی که در  
مبادی عالیه همین تصور که یک وجود حصولی  
است وجود داشته باشد دیگر بنابراین تفاوتی بین  
موضوع ما در قضایای سالبه و بین موضوع ما در  
قضایای موجبه از هر نقطه نظر نخواهد کرد. اگر  
قضایای موجبه وجود خارجی دارند ممکن است  
قضایای سالبه هم وجود خارجی داشته باشند. اگر  
قضایای موجبه مثل شریک‌الباری وجود ذهنی دارند  
قضایای سالبه هم وجود ذهنی دارند. اگر قضایای

سالبه وجود اعتباری دارند و متکلم در مقام نفی موضوع است همین قدر که وجود ذهنی دارند این وجود ذهنی مفهومی است که صورت علمیّه او در مبادی عالیّه وجود دارد. وقتی که این طور شد بنابراین از این نقطه نظر دیگر فرقی بین این دو قضیه نیست.

فرق موضوع ذهنی با موضوع خارجی در قضیه شخصیّه

آنچه که فرق هست و مرحوم آخوند می فرمایند، در قضایای شخصیّه و در طبیعات است؛ قضایای شخصیّه مثل **زید قائم و زید لیس بقائم**. بله در قضیه شخصیّه موضوع ذهنی با موضوع خارجی تفاوت می کند و ممکن است این زید در خارج نباشد و حکمی بر آن بار بشود ولی در موجه حتماً باید زیدی در خارج باشد تا حکم بر آن بار بشود و ایشان می فرمایند: قضایای شخصیّه که در علم استفاده نمی شود چون **لا یکسب و لا یکتسبُ عنه** است.

در قضایای طبیعیه هم که حکم روی طبیعت یک شیء رفته است مانند **الإنسان نوع، الناطق فصل، الحيوان جنس** در اینجا هم اگر سلب بر این قضیه تعلق بگیرد چندان مورد ابتلاء و استفاده در این علوم

نخواهد بود؛ آن طوری که در حاشیه در اینجا ذکر می کند.

معنای قضایای محصوره

تعلق حکم به قضایای محصوره به لحاظ فرد

فقط قضایای محصوره می ماند؛ قضایای

محصوره مانند کُلُّ ج ب، کُلُّ زیدِ إنسان، کُلُّ حَجَرٍ

هو متحیز، کُلُّ شجرٍ هو نبات، کُلُّ فردٍ خارجی

هو یفعلُ کذا، کُلُّ کاتبٍ هو متحرکُ الأصابع، این

قضایای محصوره که قضایای شخصیه است و انسان

از این قضایای شخصیه می خواهد به یک حکم

برهانی برسد در آنجا همان طوری که عرض شد دیگر

آن جهت عدم تفاوت می آید یعنی در اینجا ظاهر

می شود و آن جنبه تساوی ما خودش را نشان می دهد

زیرا حکمی که روی قضایای محصوره می رود آن

حکم به لحاظ کلی بودن و اجتماعش نیست و

همین طور به لحاظ طبیعتش نیست بلکه به لحاظ فرد

است و وقتی که به لحاظ فرد شد در این صورت همان

اعتباری را که ما در قضایای سالبه فرض کردیم آن

اعتبار در اینجا هم خواهد آمد. یعنی فرق بین قضیه

موجبه ما در صورتی که حصر کلی به آن تعلق بگیرد

و بین قضایای سالبه ما در صورتی که حصر کلی تعلق بگیرد فقط همان فرق وجود ذهنی خواهد بود.

مرحوم علامه یک اشکال اینجا در حاشیه دارند که تذکر نسبت به این تعبیر بیجا نیست. مرحوم علامه ایرادی را به مرحوم آخوند وارد می کند بر اینکه شما که می گوید: این مفاهیم ولو به صورت اعتبار در مبادی عالیه وجود دارد بنابراین موضوع در قضایای سالبه با موضوع در قضایای موجبیه از نظر افراد فرق نمی کند و همه سیان می شوند. اگر برای قضیه موجبیه وجود خارجی هست در قضیه سالبه هم ممکن است افراد وجود خارجی داشته باشد مثل **زیدٌ لیسَ بحجرٍ** یعنی زیدی که خارج هست حجر [نیست]. اگر قضیه موجبیه ما وجود خارجی ندارد قضیه سالبه ما هم وجود خارجی ندارد. اگر قضیه سالبه موضوعش ناظر به انتفاء اوست همین قدر که وجود ذهنی دارد این وجود ذهنی در مبادی عالیه چون وجود دارد بنابراین قضیه سالبه بدون وجود موضوع نداریم. حالا که این طور شد با قضیه موجبیه ما دیگر تفاوتی نمی کند.

مرحوم علامه می فرماید که به این مطلب اشکال

است. چرا؟ چون علمی که در مبادی عالیه هست با علمی که در ما هست متفاوت است، آن علمی که در ما هست متدرج الحصول است و آن علوم، علوم حصولی است گرچه بعد از حصول، به علم حضوری برمی گردد و تا علم حضوری برای مدرک با مدرک حاصل نشود هیچ وقت مدرک به مدرک نخواهد رسید. باید حضور تحقق پیدا کند که همان جنبه وحدت و اتحاد عاقل و معقول است که به واسطه اتحاد عاقل و معقول، تا آن جنبه حضوری و البته بحث آن در مباحث نفس می آید و مرحوم آخوند این مطلب را در جلد ششم خیلی بحث و صحبت می کند - این علم حضوری نیاید این مدرک با مدرک اتحاد و وحدت برقرار نمی کند و وقتی که وحدت برقرار نشد مدرک هیچ گاه نمی تواند به مدرک برسد و هیچ نوع تصویری نمی تواند از مدرک داشته باشد. حتی اگر این علم از مختلقات ذهن و نفس باشد درعین حال باید به توسط علم حضوری برای نفس حاضر باشد. گرچه مسئله این طور است ولی ابتدای قضیه حصولی است؛ تا من به این

قرطاس نظر نکنم این قرطاس در ذهن من نقش  
نمی‌بندد، تا من به این ماه نظر نکنم این ماه در ذهن  
من پیدا نمی‌شود. نمی‌شود از اول، اولاً بلا اول همه  
علوم ما به علم حضوری با آن معلوم بالعرض ارتباط  
پیدا بکند بلکه این علم حصولی است. در حالی که در  
مبادی [عالیه] علمشان علم حضوری است نه علم  
حصولی؛ آنها نیازی به حصول افراد و اشیاء در  
خارج ندارند.

بنابراین اگر شیئی در خارج باشد آن مبادی عالیه  
به علم حضوری خودشان بر این شیئی که در خارج  
هست اشراف پیدا می‌کند و اگر شیئی در خارج  
نباشد اصلاً از اصل منتفی است و دیگر اشراف و  
عدم اشراف در اینجا فایده‌ای ندارد. بنابراین آنچه را  
که به علم حصولی برای فرد حاصل می‌شود  
نمی‌شود آن در مبادی عالیه علم به صورت حضوری  
وجود داشته باشد و وجود علمی او به وجود  
حضوری و معلوم حضوری در آنجا حاصل باشد.  
پس اینکه مرحوم آخوند می‌فرماید: همه افراد  
موضوع سالبه ما در مبادی عالیه وجود دارند بنابراین  
فرقی با موجه ندارد، به آن نقد وارد می‌شود. این

اشکال مرحوم طباطبائی - رضوان الله تعالى عليه -  
است که بعضی از مقررین هم اشکال را تأیید  
کرده‌اند. حالا بروید و مطالعه کنید.

ایرادی که بر این مسئله به نظر می‌رسد این است  
که وقتی شما علم مبادی عالیه را علم حضوری  
بدانید، در کیفیت علم حضوری که دیگر فرقی  
نیست؛ چه تفاوتی می‌کند بین اینکه یک شیء  
مصدق خارجی یک ماهیت باشد یا اینکه مختلق  
ذهنی او باشد؟! بالأخره این فعل نفس و این کیفیت  
نفس در جایی که ما داریم که تمام خطورات فرد  
به صورت عینی در روز قیامت برای او به علم  
حضوری حضور پیدا می‌کند، نداریم؟! در آیات  
قرآن نداریم!؟

علم حضوری انسان نسبت به اعمالش در روز قیامت

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَىٰ هِمِّمٍ ۖ أَلَسِنْتُهُمْ ۖ  
وَأَيُّ دِيهِمٍ ۖ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

افکار و نیاتتان در روز قیامت همه به مجرد، صورت

---

<sup>۱</sup> . سوره نور (۲۴) آیه ۲۴. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۹۲:

«روزی است که گواهی می‌دهند بر علیه آنها زبان‌های آنها و دست‌ها و  
پاهای آنها به آن اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند.»

عینی پیدا می کند و ما در روز قیامت خود را با آن  
 نیتی که در حیات و زندگانی دنیا در فلان ساعت  
 داشتیم متحد و واحد می بینیم در حالی که نیت مختلق  
 ذهن ما بود، در حالی که این افکار همه مختلق ذهن  
 ما بود و وجود خارجی نداشت. آن شخصی که  
 نشسته و یک ساعت دارد با خودش کلنجار می رود  
 و از نفسش یکی به این می زند و یکی به آن می زند  
 و خلاصه تیرها را یکی یکی درمی آورد و پرتاب  
 می کند که این به من اخم کرد و آن یکی دیروز چه  
 کرد، این حالاتی که با خودش دارد تمام اینها خلق  
 نفس است یا نه؟! تمام اینها در او اثر می گذارد یا  
 نمی گذارد؟! آیا اینها **فعلٌ خارجیٌّ** **أو لا؟! فعلٌ**  
**خارجیٌّ نفسیٌّ لا فعلٌ خارجیٌّ عینیٌّ، بل نفسیٌّ.**

چطور ممکن است این فعل خارجی متعلق برای  
 ذهن مبادی عالیه نباشد؟! مبادی عالیه به اعیان  
 خارجی علم حضوری دارند اما به مختلقات نفسی  
 ما علم حضوری ندارند؟! مگر چنین چیزی ممکن  
 است؟! وانگهی اگر شما می گوئید که این مسائل  
 متدرج الحصول است خود اعیان خارجی و مصادیق  
 خارجی هم متدرج الحصول می باشند! وجودی که

امروز تحقق پیدا می‌کند با وجودی که سال دیگر  
تحقق پیدا می‌کند یکی نیست.

حضور مختلقات و مبدعات ذهنی انسان، در اذهان مبادی عالیه

پس همان‌طوری که اعیان خارجی از نقطه‌نظر  
تکوّن احتیاج به ظرف زمان و تدریجی الحصول  
بودن دارند، همین‌طور مختلقات ذهنی و مبدعات  
ذهنی ما که صور علمیّه در نفس هستند گرچه اینها  
متدرج الحصول هستند ولی در اذهان مبادی عالیه به  
علم حضوری همه چیز حضور دارند. بنابراین ببینید  
چه خبر می‌شود! یک‌مرتبه نگاه می‌کنید می‌بینید  
جبرائیل با علم حضوری نسبت به همه عالم وجود،  
تمام نیّات ما، نسل‌های بعد از ما، نسل‌های قبل از ما،  
چه در اینجا چه در آنجا، نیّات یک ثانیه‌ای ما، همه  
را می‌دانسته که چه خبر است! همه را بلد بوده که  
فلانی روز فلان روز یکشنبه ساعت ده دقیقه به پنج  
در اینجا یک‌دفعه از او چه گذشت. این علم  
حضوری نسبت به مسائل می‌شود و بنابراین  
می‌توانیم بگوییم که کلام مرحوم آخوند در اینجا  
صحیح است.

استاد: نفس مفاهیم که وجود دارد، اگر نباشد

پس چطور خدا در قرآن با ما حرف می زند؟!

رد و بدل مفاهیم بین حیوانات

تلمیذ: یعنی در خدا به علم حصولی نفوذ دارد؟

استاد: حصولی نه، حضور! نفس مفاهیمی که در

عالم کون [هست] این مفاهیم بین حیوانات - مثلاً

بین مورچه با مورچه - در رد و بدل است آنها هم با

مفاهیم باهم سروکار دارند یا نه؟! بین یک شیر با شیر

دیگر بین یک فیل با فیل دیگر بین یک غزال با غزال

دیگر بین غنم، بقر، اشجار، جمادات، انسان، جن

[وجود دارد] همه این مفاهیم نزول اسماء و صفات

هست یا نه؟ همین مفاهیم به صورت کلیه خودش که

صورت علمی و صورت عینی - حالا ما تعبیر به عینی

هم حتی می کنیم - در اذهان عالیه در همه اینها

موجود است و لازم نیست که حتماً حصولی باشد.

نفس خلقت و تکوّن نزول اسماء و صفات الهیه در

عالم اعیان و در عالم اذهان، من حیث المجموع علم

حضوری است. لازم نیست بنشینند و تصور کند تا

برای شریک الباری ماهیت بتراشد! همین ماهیتی که

ما داریم شریک الباری درست می کنیم همان ماهیت

به همین کیفیت زمیلُ الله تعالی، نِدُّ الله تعالی، مثلُ

الله تعالی [است]؛ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ \* اللَّهُ الصَّمَدُ

\* لَمْ يَلِدْ \* وَلَمْ يُولَدْ \* وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا

أَحَدٌ﴾<sup>۱</sup>.

﴿لَمْ يَلِدْ \* وَلَمْ يُولَدْ﴾؛ مفهوم عدم. ﴿وَلَمْ يَلِدْ

يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾؛ کفو ندارد، ﴿لِيُؤْتِيَ

كَمِثْلَ لَيْلٍ شَيْءٌ﴾<sup>۲</sup> تمام اینها شریک‌الباری

هستند و با همین مفاهیم خدا با ما صحبت می‌کند.

تذکره: فالموجبة بحسب الموضوع أخص من السالبة.

مع مساواتهما الاتفاقية لتحقق جميع المفومات و الأعيان الثابتة في المبادئ العالية.<sup>۳</sup>

بنابراین بر طبق مفاد مطالب گذشته موجب

به حسب موضوع باید اخص از سالبه باشد اما در

عالم واقع اینها باهم مساوی هستند. بله در عالم

خارج این اخص است اما در عالم واقع مساوی

هستند. چون تمامی مفومات و اعیان ثابتة در مبادی

---

۱. سوره اخلاص (۱۱۲) آیات ۱ - ۴. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶:

«بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیت است. خداوند صمد است. (مقصد و مقصود همه است، یا تو پُر است و تو خالی نیست.) نمی‌زاید و زاییده نشده است، و هیچ کس برای او هم‌تا و انبازی نمی‌تواند بوده باشد.»

۲. سوره شوری (۴۲) آیه ۱۱. معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۶۱:

«مانند خود خداوند چیزی نیست.»

۳. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.

عالیه وجود دارند، اعیان ثابتہ یعنی بہ صورت ماہیت کلی. این یکی.

و لاستدعاءً مُطلقاً الحکم الوجودَ الإدراکی إذ المجهولُ مطلقاً لا حکمَ علیہ بنفیّ أو إثباتٍ و الشبهةُ به علیہ مُندفعةٌ باستعانةٍ ما ذکرناه من الفرقِ بَینَ الحملینِ إذ الشیءُ قد یَکذبُ عن نفسه بأحدِهما و یصدقُ علیہ بِالآخرِ.<sup>۱</sup>

دوم: هر حکمی یک وجود ادراکی را می طلبد و حکم بدون وجود ادراکی نمی شود بنابراین باید یک وجودی باشد حالا آن وجود در ذهن هست، اشکال ندارد. زیرا مطلقاً به نفی یا اثبات حکم بر مجهول نمی شود کرد.

و الشبهةُ به علیہ ... شبهه‌ای که به این وسیله وارد می شود بر او به اینکه: **فَکَیْفَ یُخْبِرُ عَنِ الْمَجْهُولِ الْمَطْلُوقِ وَ الْمَعْدُومِ الْمَطْلُوقِ**، [با استعانت از آنچه که ما در فرق بین دو حمل اولی ذاتی و شایع صناعتی گفتیم دفع می شود] این همان است که ما گفتیم که از فرق بین حملین [می شود پاسخ داد که] در حمل اولی ذاتی **لا یُخْبِرُ عَنْهُ** اما به حمل شایع صناعتی هم چنان که در ذهن وجود پیدا کرد فردی برای قضیه موجه می شود.

بله به حمل اولی ذاتی **الْمَعْدُومِ الْمَطْلُوقِ لا یُخْبِرُ**

---

۱. همان، ص ۳۷۳.

عنه یعنی معدوم مطلق مفهومی چیست؟ لا يُخْبَرُ  
عنه است اما همین که شما می گوید: المعدومُ  
المطلقُ لا يُخْبَرُ عنه، قضیهٔ ذهنیهٔ کلامیهٔ موجودهٔ  
و این يُخْبَرُ عنه است. لذا شما می گوید: لا يُخْبَرُ  
عنه بآنه لا يُخْبَرُ عنه؛ به «لا يُخْبَرُ عنه» خبر  
دادید، اگر خبر نمی دادید شما هم همین طور نگاه  
می کردید. لذا من که می گویم: المعدومُ المطلقُ لا  
يُخْبَرُ عنه، از آن خبر داده‌ام و الاً شما هم نگاه  
نمی کردید و سرتان را پایین می انداختید و عدم  
می شد. اینکه شما الآن توجه می کنید و حالتان عوض  
می شود معنایش این است که من از معدوم مطلق خبر  
داده‌ام بآنه لا يُخْبَرُ عنه! ببخشید ها! داریم شوخی  
می کنیم!

إِذِ الشَّيْءُ قَدْ يَكْذِبُ ... زیرا شیء گاهی بر  
خودش کاذب است - لا يُخْبَرُ عنه است - ولی به  
حمل دیگر صادق است؛ با حمل اولیهٔ ذاتی کاذب  
است لا يُخْبَرُ عنه یعنی خبر از او کذب است و به  
حمل شایع صناعی خبر از او صدق است یعنی به  
حمل وجود نفسی.

تلمیذ: یعنی این مفاهیم بعضی‌ها به وجود مدرک بستگی دارد؟

استاد: به وجود مدرک حاصل می شود.

تلمیذ: اگر این مدرک در این پایین نباشد باز هم آن مفاهیم در آن مبادی عالیهِ وجود دارد؟

استاد: ببینید همین که می گوئیم: مدرک این معنا

را خلق می کند یعنی این معنا از آنجا آمده و در این

قالب قرار گرفته است؛ از عدم که نمی شود مفهوم

بیاید پس حقیقتش از آنجا می آید، به اینجا که

می رسد این صورت را پیدا می کند.

منظور از اعیان ثابت

لذا می گویند: اعیان ثابت، یعنی هر مفهومی یک

ماهیت کلی دارد بحث اعیان ثابت بعداً می آید. اعیان

ثابت آن طوری که معروف است این است که هر

وجود خارجی و هر ماهیت و هر طبیعتی - طبیعت

انسان، حیوان، غنم، بقر، دیک، دجاج، حجر، شجر

و همه چیز - یک عین ثابتی دارند که آن عین ثابت

منشأ برای نزول مصادیق جزئیهِ در عالم اعیان

هستند. یعنی شجر در عالم اعیان یک شجر است، آن

یک شجر موجب برای خلقت اشجار است. مثلاً

درخت اکالیپتوس یک عین ثابتی در آنجا دارد که

هرچه درخت اکالیپتوس در این عالم به وجود بیاید

نازله آن درخت اکالیپتوسی است که در آنجاست.

درخت کاج یک درخت کاج کلی و طبیعت کلیه‌ای در آنجاست که از آن به عین ثابت تعبیر می‌شود و هرچه درخت کاج در این کره زمین بروید باید با اجازه او باشد و بدون اجازه او یک تخم کاج از زمین در نمی‌آید.

این یک بحث کلی است و نمی‌شود آن را سرسری هم گرفت و خیلی معرکه آراء عرفا و فلاسفه و متکلمین در اینجا هست و آنهایی که ناقد فلسفه هستند نسبت به این قضیه ایراد می‌گیرد و مسخره می‌کنند. البته مسئله به این سادگی نیست و مرحوم شیخ بهائی در کتاب اربعین خودش راجع به این قضیه واقعاً مطالب خیلی خوبی آورده‌اند. این در مسئله عین ثابته انسان هم همین طور است انسان هم یک انسان کلی در آنجا داریم، جن و امثال ذلک هم همین طور است. همین طور مفاهیمی که در این عالم تحقق ذهنی پیدا می‌کند همه این مفاهیم یک عین ثابتی در آنجا دارد که آن عین ثابت موجب می‌شود که این فرد الآن این ماهیت در ذهنش بیاید و اگر این نباشد این فرد هیچ وقت تا روز قیامت فکر کند چنین

چیزی به ذهنش نمی آید؛ چه خلاف چه غیر خلاف.

تلمیذ: پس اصلش در مبادی عالیّه هست منتها دوباره در این ظرف محقق شده است.

استاد: احسنت. بله محقق شده است. البته یک

مرتبه است؛ نه اینکه دوباره محقق شده بلکه در مرتبه

پایین تر محقق شده است

تلمیذ: شریک‌الباری مفهوم ...

استاد: بله آن هم همین طور است. این همه

شریک‌الباری در قرآن داریم: ﴿ءَأَرْبَابٌ مَّتَفَرِّقُونَ

خَى رُّمَّ أَمْ آلَهُ أَلٌ وَوَحِدٌ أَلٌ قَهَّارٌ﴾!

تلمیذ: فرق عین ثابت کلی با رب‌النوع چیست؟

استاد: هیچ فرقی ندارند، تعابیر مختلف است.

این یک ریشه ادیانی دارد و از سابق ادیان بر این

مسئله بوده‌اند و یونانی‌ها خیلی روی این قضیه

صحبت کرده‌اند مخصوصاً افلاطون خیلی نسبت به

این قضیه پافشاری کرده و اینها را با مشاهدات

خودشان تقریباً آمیخته‌اند و یک خلط‌هایی هم شده

و همه آنها را هم نمی‌شود قبول کرد. حالا به آنجا که

برسیم بحث می‌کنیم، نمی‌خواهیم الآن تشویش

حاصل شود. در آنجا نه رد می‌کنیم و نه بالکلیه قبول

---

<sup>۱</sup>. سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۹. معاد شناسی، ج ۵، ص ۸۴:

«آیا رؤسا و حکامی که پیوسته به تفرقه دعوت می‌کنند بهترند که انسان از

آنها اطاعت کند، یا خداوند واحد قهّار؟!»

اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد